



نقش‌بازشناسی حقیقت حکم شرع در مسئله ضد

بلال شاکری*

چکیده

یکی از نکات اساسی در مباحث تحلیلی و ارائه نظریات، بیان آثار و ثمرات تحلیل‌های صورت‌پذیرفته است؛ البته، این نکته معمولاً مغفول واقع می‌شود. یکی از مباحث تحلیلی علم اصول، که دچار این نقصان است، مبحث «حقیقت حکم شرعی» است. نسبت به اینکه در تحلیل حقیقت حکم شرعی به چه نظریه‌ای قائل شویم، آثار متعددی در علم اصول پدید می‌آید. مثلاً در مسئله امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام و براساس مسلک تلازم، سه نوع اثرگذاری را براساس مبانی مختلف درباره حقیقت حکم شرعی می‌توان شناسایی کرد. برخی از نظریات موجب می‌شود مسلک تلازم در مسئله ضد بی‌معنا و نادرست جلوه کند؛ اما نتیجه پذیرش برخی مبانی دیگر امکان چنین مسلکی را تصحیح می‌کند. باوجود این، برخی مبانی در بحث حقیقت حکم شرعی مسلک تلازم را گامی به جلوتر رانده و نه تنها امکان طرح آن را تصحیح می‌کند، بلکه به بسیاری از اشکالات ثبوتی و اثباتی وارد بر این نظریه پاسخ می‌دهد و پذیرش چنین مسلکی را در مسئله ضد معقول می‌نمایاند.

کلیدواژگان: ضد عام، حقیقت حکم شرعی، مسلک تلازم.

یکی از مباحثی که در سده‌های اخیر در علم اصول فقه مطرح شده، بحث از ماهیت حکم شرعی است. ماهیت حکم شرعی یکی از مسائلی است که از دوران شیخ انصاری و شاگرد وی، محقق خراسانی، در کتاب‌های اصولی مطرح شده است. البته، این بدان معنا نیست که نتوان سررشته‌چنین مباحثی را در کتب پیش از ایشان یافت؛ بلکه ریشه‌هایی از توجه به این مسئله در کتاب‌های اصولیان پیشین نیز یافتنی است، هرچند بدان تصریح نشده باشد. اما پس از شیخ انصاری و محقق خراسانی و با توجه به طرح نظریه‌مراتب حکم شرعی از سوی محقق خراسانی، بر توجه علما به بررسی و تحلیل این مسئله افزوده شد. با این حال، بیشتر توجه عالمان در این مسئله به تحلیل اصل مسئله و شناسایی حقیقت و ماهیت حکم شرعی معطوف شده و کمتر به ثمره و تطبیقات تحلیل حقیقت حکم شرعی توجه شده است. از این رو، این پرسش‌ها در ذهن شکل می‌گیرد:

ثمره عملی اینکه علمای معاصر با رویکردی جدید به تحلیل مباحث مرتبط با حکم شرعی، ازجمله شناسایی حقیقت آن پرداخته‌اند، چیست؟ در کجای اصول و فقه تأثیرگذار است؟ آیا اگر طرح چنین مسائلی ثمره عملی ندارد، موجب تورم بی‌فایده علم اصول (که بسیاری از آن گله‌مندند) نمی‌شود؟

در پاسخ به پرسش‌های بالا باید گفت تحلیل ما از حقیقت حکم شرعی دستاوردهایی در علم اصول به‌همراه داشته و پذیرش هریک از آرای مطرح‌شده درباره حقیقت حکم شرعی آثار متعددی در برخی مباحث مطرح‌شده در اصول فقه، همچون چگونگی جمع میان حکم ظاهری و واقعی، تضاد بین احکام، اشتراک عالم و جاهل، تعدد مجعول، اجزاء و عقاب مکلف دارد.

بررسی هریک از آثار و تطبیقات تحلیل‌های مطرح‌شده درباره حقیقت حکم شرعی به مجال گسترده‌ای نیازمند است؛ بنابراین، نوشتار حاضر به بررسی تطبیقی و

تأثیر نظریات مطرح شده در ماهیت و حقیقت حکم شرعی در یکی از مباحث اصولی با عنوان «امر به شیء مقتضی نهی ضد»، به عنوان نمونه‌ای کوچک از تأثیرات این مسئله، خواهد پرداخت. پرواضح است که اثبات یا عدم اثبات نهی از ضد دارای آثار مستقیمی در مباحث فقهی است؛ زیرا اگر وجود نهی در ضد عام به اثبات برسد، می‌توان علاوه بر بیان حرمت ترک واجبات و وجوب ترک محرمات، مبعوضیت و بطلان ضد خاص عبادی یا بطلان امور معاملی را (البته، بنابر اختلاف مبنایی که در دلالت نهی بر فساد وجود دارد) نتیجه گرفت.

نکته‌ای که پیش از آغاز سخن باید تذکر داده شود، اینکه:

در نوشتار حاضر عهده‌دار نقد و بررسی مبانی مختلف و مؤثر در بحث نیستیم، بلکه صرفاً در پی تحلیل و بررسی اثر هریک از مبانی مؤثر در این مسئله هستیم. نقد و بررسی هریک از مبانی مؤثر جایگاه دیگری می‌طلبد.

۱. موضوع‌شناسی مسئله (تقریر محل سخن)

نوشتار پیش‌رو ارتباط میان دو مسئله اصولی را مورد بررسی و تطبیق قرار می‌دهد. بنابراین، نخست ارائه توضیح مختصری درباره حقیقت حکم شرعی و مسئله ضد در علم اصول برای روشن شدن موضوع سخن لازم خواهد بود.

در بحث ضد دو عنوان کلی مطرح است: ۱. اقتضای امر به شیء نسبت به ضد عام؛ ۲. اقتضای امر به شیء نسبت به ضد خاص.

آنچه محل سخن است، عنوان اول یعنی ضد عام است. علما برای اثبات اقتضای امر نسبت به نهی از ضد عام، سه مبنای متفاوت مطرح کرده‌اند: ۱. عینیت؛ ۲. تضمن؛ ۳. تلازم (صدر، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ص ۳۵۲؛ خراسانی، ۱۴۲۵ق: ص ۱۳۳؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۳۱۵؛ فیاضی، ۱۴۱۷ق: ج ۳، ص ۴۴). جستار پیش‌رو تأثیر مبانی و تحلیل‌های مختلف از حقیقت حکم شرعی در مسلک تلازم را بررسی می‌کند.

درباره ماهیت و حقیقت حکم شرعی نیز به صورت مختصر باید گفت: علما درباره چستی حقیقت حکم شرعی اختلاف نظر دارند؛ به گونه ای که در این باره ده نظریه و احتمال گوناگون از سوی ایشان مطرح شده است. نظریات و احتمالات مطرح شده درباره حقیقت حکم شرعی عبارت اند از:

۱. خطاب: نظر مطرح شده در میان پیشینیان تا حدود زمان شیخ انصاری؛^۱
۲. خطابات قانونی: نظر امام خمینی علیه السلام (خمینی، ۱۴۱۵ق الف، ج ۲، ص ۲۶-۲۷؛ همو، ۱۴۱۵ق ب: ج ۲، ص ۲۱۴؛ سبحانی، ۱۳۸۲: ج ۱، ص ۲۴۲ و ۲۴۷ و ۲۷۰-۲۷۲ و ۳۲۲ و ۴۳۷؛ همان: ج ۲، ص ۳۳۸)؛
۳. اثر خطاب: تحلیل برگرفته از علمای اهل تسنن و برخی علمای شیعه؛^۲
۴. اراده شارع: نظر شیخ انصاری و محقق خراسانی (نوری تهرانی، بی تا: ۲۳۲-۲۳۳)؛^۳
۵. اراده مظهره: نظر سید صدر، آغاضیاء عراقی و میرزاهاشم آملی (همان: بروجردی، ۱۴۱۷ق: ج ۳، ص ۱۸؛ همان: ج ۴، ص ۱۶۷؛ اسماعیل پور اصفهانی شهرضایی، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۳۶ و ۲۴۷ و ۲۵۱ و ۳۱۱)؛
۶. حب و بغض (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۲۸۴)؛^۴
۷. حب و بغض مبرز (همان)؛^۵
۸. ملاک (مصلحت و مفسده) (نوری تهرانی، همان)؛^۶
۹. جعل و اعتبار: نظر محقق نائینی، آیت الله خوئی، آیت الله روحانی و آیت الله سیستانی (کاظمی خراسانی، ۱۴۰۹ق: ج ۴، ص ۳۸۴؛ واعظ الحسینی بهسودی، ۱۳۸۶ق: ج ۳، ص ۷۲ و ۱۰۸؛ هاشمی شاهرودی، بی تا: ج ۳، ص ۸۸؛ فیاضی، ۱۴۱۷ق: ج ۳، ص ۲۵۴؛ حکیم، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ قطیفی، ۱۴۱۴ق: ص ۴۶)؛
۱۰. اعتبار مبرز.^۷

در ادامه، تأثیر مبانی مطرح شده در تحلیل حقیقت حکم شرعی بر اساس نظریه تلازم بررسی خواهد شد.

۲. تحلیل و بررسی تأثیر حقیقت حکم در مسئله ضد

بی‌گمان، تحلیل اصولیان از حقیقت حکم شرعی در بحث ضد دارای آثاری است. این تأثیرگذاری را می‌توان در سه مرحله ترسیم کرد:

الف. بر اساس برخی مبانی، هیچ جایگاهی برای طرح نظریه تلازم در مسئله ضد عام وجود ندارد؛ یعنی صورت مسئله و موضوع تلازم بر اساس برخی مبانی از بین رفته و نمی‌توان نظریه تلازم را برای اثبات نهی از ضد مطرح کرد؛

ب. بر اساس تعدادی دیگر از مبانی، امکان طرح نظریه تلازم وجود دارد، هرچند ممکن است اشکالاتی متوجه این نظریه باشد؛

ج. برخی دیدگاه‌ها در حقیقت و ماهیت حکم شرعی، نه تنها امکان طرح نظریه تلازم را تصحیح می‌کنند، بلکه برخی اشکالات وارد بر این نظریه را برطرف کرده و به اثبات اصل این نظریه کمک می‌کنند.

بر این اساس، تأثیر هر یک از مبانی مطرح شده درباره حقیقت حکم شرعی در مسئله ضد، بنابر مسلک تلازم، تحلیل و بررسی خواهد شد.

۱-۲. تطبیق بر اساس تحلیل حکم به خطاب، خطاب قانونی، حب و بغض مبرز، اراده مظهره و اعتبار مبرز

درباره قید ابراز، که در سه نظریه حب و بغض مبرز، اراده مظهره و اعتبار مبرز بیان شد، دو احتمال وجود دارد: ۱. این قید مقوم نظرهای مطرح شده نیست؛ بلکه در حقیقت، از نظر قائلان به این سه دیدگاه، حقیقت حکم همان حب و بغض، اراده یا اعتبار است؛ اما با توجه به اینکه اگر حب و بغض یا اراده ابراز نشود، دارای اثر نیست، چنین شرطی لازم دارد؛ ۲. قید ابراز مقوم آرای مطرح شده است.



بنابر احتمال اول، توضیح و تطبیق مد نظر ذیل همان نظریه ارائه خواهد شد. اما بنابر احتمال دوم، درحقیقت، آنچه ماهیت حکم شرعی است، همان ابراز یا خطاب است؛ بنابراین ذیل نظریه خطاب قرار می‌گیرد. در این بخش، تطبیق بحث تلازم میان امر به شیء و نهی از ضد آن بنابر نظریه خطاب مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اگر حقیقت حکم شرعی را خطاب شارع بدانیم، ممکن است ادعا شود جایی برای طرح نظریه تلازم در مبحث ضد عام وجود نخواهد داشت؛ چون:

الف. بحث ضد بحثی عقلی است و در آن از استلزامات حکم شرعی بحث می‌شود؛ درحالی که حکم شرعی از مقوله لفظ و خطاب است. از این رو، اگر تلازم هم ثابت باشد، چون لازمه حکم شرعی از جنس خطاب نیست، دیگر حکم شرعی بر آن صادق نخواهد بود. اگر هم مسئله ضد را بحثی لفظی بدانیم^۸ که مراد دلالت التزامی لفظی باشد، باید گفت دلالت التزامی یکی از مدالیل الفاظ و خطاب است، نه خود خطاب؛ بنابراین، براساس چنین مبنایی می‌توان نظریه تلازم را براساس تحلیل حکم شرعی به مدلول یا اثر خطاب شارع مطرح کرد. این موضوع در جای خود بررسی خواهد شد.

ب. با توجه به اینکه حکم شرعی به معنای خطاب است، باید در ادله شرعی لفظی در پی حکم ضد بود؛ اما در ادله احکام، دو خطاب نسبت به فعل و ضد آن وجود ندارد.

ج. چنین خطابی لغو خواهد بود، زیرا اگر شارع نماز را واجب کرده است، همین وجوب قابلیت داعویت و محرکیت را دارد و شارع برای رسیدن به غرض خود به دو خطاب نیاز ندارد و با یک خطاب به غرض خود می‌رسد.

بنابر تحلیل حقیقت حکم شرعی به خطاب، تأکید نیز نمی‌تواند راهگشای مشکل لغویت باشد. توضیح اینک:

در صورتی که حکم شرعی را غیر از خطاب شارع تصور کنیم، تأکید معنا دارد و

شارع حکم خود را با دو بیان متفاوت - اثباتی و نفی - به مکلف اعلام کرده است. باوجود این، مفروض این است که خطاب شارع همان حکم شرعی است. بنابر چنین فرضی، تأکید معنا ندارد؛ زیرا در تأکید دو حکم وجود ندارد، بلکه یک حکم است که تکرار می‌شود؛ اما در این موارد حکم وجوب انجام شیء، غیر از حکم حرمت ترک ضد است.

با توجه به مطالب بیان شده باید گفت:

براساس تحلیل فوق از حقیقت حکم شرعی، طرح مسلک تلازم در بحث ضد بی معنا بوده و هیچ‌گونه تصویری برای تصحیح چنین نظریه‌ای وجود نخواهد داشت. در این مسئله میان نظریه خطابات شخصی و خطابات قانونی نیز تفاوتی وجود نخواهد داشت.

۲-۲. تطبیق براساس تحلیل حکم به اثر خطاب

چنان‌که بیان شد، در تحلیل ماهیت حکم شرعی به اثر خطاب شارع، اصولیان تقریرهای متفاوتی ارائه کرده بودند. به نظر می‌رسد براساس چنین تحلیلی امکان طرح مسلک تلازم در مسئله ضد وجود دارد.

براساس تقریر مدلول خطاب شارع و همچنین لفظی دانستن بحث ضد، می‌توان به راحتی مسلک تلازم را مطرح کرده و براساس آن ثابت کرد که امر به شیء اقتضای نهی از ضد عام را داراست؛ زیرا خطابات می‌توانند دارای سه مدلول مطابقی، تضمینی و التزامی باشند؛ بنابراین هر امر و دستور شارع، افزون بر دلالت مطابقی بر امر، می‌تواند دارای مدلول التزامی نسبت به نهی از ترک نیز باشد. موارد بسیاری در شریعت نیز هست که در آنها کلام شارع به دلالت مطابقی حکمی را و به دلالت التزامی حکمی دیگر را ثابت می‌کند (مانند مفاهیم که دلالت التزامی کلام شارع هستند).

براساس این تقریب، با مشکل لغویت نیز روبه‌رو نخواهیم بود؛ زیرا هریک از

دلالت‌های مطابقی و التزامی کلام شارع دارای اثر خاصی است و حکم و تکلیفی برعهده مکلف اثبات می‌کند. البته، نتیجه اثبات دو حکم بر ذمه مکلف، پذیرش تعدد عقاب در فرض مخالفت با هر امر شارع است؛ چون با ترک هر امر، درحقیقت، مکلف مرتکب دو عصیان نسبت به امر به شیء و نهی از ضد آن شده است. مسئله تعدد عقاب نیز هرچند مشکل ثبوتی ندارد و از نظر عقلی مانعی برای آن تصویر نمی‌شود (با اثبات دو حکم، اثبات دو عقاب محذور ثبوتی نخواهد داشت)، اما باید دید از نظر اثباتی و دلالت ادله شرعی در بحث عقاب مکلف نیز می‌توان ملتزم به تعدد عقاب شد یا خیر؟

البته، اگر مسئله ضد را بحثی عقلی بدانیم، اشکال مطرح شده نخست در تطبیق نظریه خطاب بر این تحلیل نیز وارد است و براساس مسلک التزام نمی‌توان گفت امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام آن خواهد بود.

نتیجه سخن براساس تقریب مدلول خطاب شارع اینکه:

اگر شیوه سخن در اثبات امر به شیء را عقلی بدانیم، براساس تحلیل حقیقت حکم شرعی به مدلول خطاب شارع، با اشکال روبه‌رو خواهیم بود و جایگاهی برای طرح مسلک التزام باقی نخواهد ماند؛ اما اگر سخن درباره ضد را لفظی بدانیم، طرح مسلک التزام برای اثبات نهی از ضد، با هیچ‌گونه اشکال ثبوتی مواجه نخواهد بود. تنها مسئله اثباتی هست که باید دید ملتزم شدن به تعدد عقاب با ادله موجود سازگاری دارد یا خیر؟

اما براساس دو تقریب دیگر از تحلیل حقیقت حکم شرعی به اثر خطاب، یعنی تقریب اثر خطاب و تقریب بعث و زجر امکانی باید گفت: حتی اگر ضد را مسئله‌ای عقلی بدانیم نه لفظی، مسلک تلازم بدون اشکال ثبوتی خواهد بود؛ زیرا اگر حقیقت حکم شرعی را اثر خطاب شارع بدانیم، این اثر ممکن است عقلی باشد، و محذوری در این باره وجود نخواهد داشت.

بنابر نظر و رأی بعث امکانی نیز می‌توان به تلازم بین امر به شیء و نهی از ضد قائل شد؛ زیرا آنچه امکان بعث مکلف را به سوی فعل دارد، امکان زجر نسبت به ترک آن را نیز دارد و هیچ محذور و اشکالی لازم نمی‌آید؛ چون اگر حقیقت حکم شرعی بعث و زجر باشد، در چنین مواردی نسبت به فعل بعث و نسبت به ترک زجر وجود دارد و این به معنای ثابت بودن دو حکم در حق مکلف است و نتیجه آن تعدد عقاب در فرض عصیان است.

نتیجه اینکه، براساس دو تقریب اخیر نیز مشکل ثبوتی برای مسلک تلازم در بحث ضد قابل تصویر نیست. البته، مشکل اثباتی همچنان نیازمند کار و بررسی است.

۲-۳. تطبیق براساس تحلیل حکم به حب و بغض و اراده و کراهت

اگر اقتضا در صورت مسئله ضد، تلازم معنا شود و احکام همان حب و بغض یا اراده و کراهت شارع دانسته شود، می‌توان پذیرفت امر به شیء دارای اقتضای نهی از ضد باشد.

برای توضیح امکان طرح مسلک تلازم بنابر چنین تحلیلی از حکم شرعی، باید مبنای دیگری را نیز در مسئله در نظر گرفت:

یکی از مسائل اختلافی در علم اصول، پرسش درباره این است که مراد از شارع کیست؟ در این باره دو نظریه ارائه شده است:

الف. عده‌ای شارع را فقط خداوند متعال می‌دانند (سبحانی، ۱۴۲۳ق: ص ۴۱۴؛ همو، ۱۴۱۹ق: ص ۱۴۰؛ غزالی، بی‌تا: ج ۱، ص ۶۶؛ زیدان، ۱۴۱۷ق: ص ۶؛ مصطفی کامل، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۳۵۳؛ حسن، ۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۳۳۸-۳۳۹)؛

ب. برخی شارع را پیامبر اکرم ﷺ هم می‌دانند (خراسانی، ۱۴۲۵ق: ص ۳۱۹-۳۲۰؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۷، ص ۱۱۶).

بنابر نظر دوم و با توجه به اینکه پیامبر اکرم ﷺ از جمله افراد جامعه و عرف

هستند، می‌توان گفت: از نظر عرفی، وقتی انسان در نفس خود نسبت به عملی حُب و اراده احساس می‌کند، نسبت به ترک آن بغض و کراهت دارد. به تعبیری، نزد عرف میان حب و اراده نسبت به شیء با بغض و کراهت نسبت به ترک آن ملازمه وجود دارد. از این رو، می‌توان گفت با جعل حکم و امر به شیئی، نهی نسبت به ترک آن نیز وجود دارد و این ملازمه عرفی است.

اما بنابر اینکه شارع را خداوند متعال بدانیم، این پرسش مطرح می‌شود: آیا حب و بغض یا اراده و کراهت به معنایی که عرف با آن مواجه است، در حق خداوند معنا دارد؟!

اثبات این مسئله که حب و بغض در ذات باری تعالی به همان معنای موالی عرفی است، موجب می‌شود بتوان مسلک تلازم را مطرح کرد و قائل به وجود ملازمه شد؛ اما به نظر می‌رسد حب و بغض یا اراده و کراهت به معنای عرفی آن درباره خداوند متعال ناتمام باشد، و حب و بغض یا اراده و کراهت درباره خداوند متعال به معنای حمل آثار حب و بغض یا اراده و کراهت است؛ پس نمی‌توان مسلک تلازم را درباره خداوند متعال مطرح کرد و قائل به تلازم امر به شیء نسبت به نهی از ترک آن شد. در واقع، بار کردن آثار حب یا اراده نسبت به شیئی، ملازم با حمل آثار بغض یا کراهت نسبت به ترک آن نیست؛ چون آثار موجود در حب و بغض یا اراده و کراهت می‌تواند یکی از این دو اثر باشد: ۱. مثبت و عقوبت؛ ۲. مبعدیت و مقریبت.

اگر اثر را ثواب و عقاب بدانیم، اشکال تعدد عقاب مطرح می‌شود؛ یعنی اگر شخصی با امر شارع مخالفت کند، بنابر مسلک تلازم با دو حکم شرعی مخالفت کرده است؛ پس باید مستحق دو عقاب باشد. همچنین است در انجام هر تکلیف؛ یعنی باید وی را مستحق دو ثواب بدانیم.

این مسئله درباره مبعدیت و مقریبت نیز تکرار می‌شود: هر مکلف با انجام دستورات شارع به اندازه انجام دو عمل به وی تقرب جسته و در معصیت به اندازه دو

گناه از مولا دور می‌شود. چنین اثری برخلاف برداشت عرف و بسیار دور از ذهن انسان است.

البته، درباره اشکال مطرح شده، چنان که گذشت، مشکل ثبوتی وجود ندارد؛ زیرا از نظر عقلی، اگر دو حکم برعهده مکلف ثابت شود، تعدد عقاب بلامحذور است. البته، بحث اثباتی آن باقی است که از ادله، استفاده تعدد عقاب می‌شود یا خیر.

۲-۴. تطبیق براساس تحلیل حکم به مصلحت و مفسده

بنابر اینکه حقیقت حکم شرعی را ملاک یا همان مصلحت و مفسده بدانیم، امکان طرح مسلک تلازم در مسئله ضد وجود دارد و می‌توان این نظریه را یکی از احتمالات و انظار در مسئله دانست. بنابر این مبنا، تلازم میان امر به شیء و نهی از ضد عام بدین معنا خواهد بود:

«عقل درک می‌کند که ترک هر فعل دارای مصلحت ملزمه، مفسده ملزمه دارد.»

درباره این تقریب، افزون بر بحث تعدد عقاب، این نکته مطرح است: اینکه ترک فعل دارای مصلحت، مفسده داشته باشد، اول کلام و محل مناقشه است. از نظر برخی، هیچ تلازمی میان وجود مصلحت در انجام فعل با وجود مفسده در ترک آن برقرار نیست (خراسانی، ۱۴۲۵ق: ص ۱۷۷؛ همو، ۱۴۰۷ق: ص ۱۶۵؛ فیاضی، ۱۴۱۷ق: ج ۴، ص ۴۱۰؛ قدسی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ص ۴۳۳؛ تبریزی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۴۳).^۹

به هر حال، براساس تحلیل فوق از حکم شرعی ممکن است گفته شود:

به دست نیامدن مصلحت، نوعی درک مفسده یا ملازم با آن است و با توجه به اینکه در انجام فعل مصلحت و در ترک آن مفسده هست، در حق مکلف دو حکم ثابت است و استحقاق عقاب وی مشکل ثبوتی ندارد.

بنابراین، براساس چنین تحلیلی از حقیقت حکم شرعی، امکان طرح مسلک تلازم در مسئله ضد وجود دارد و باید اشکالات آن بررسی گردد. اگر اشکالات دفع‌شدنی



باشد، حرمت ضد عام ثابت خواهد بود و این مسئله در اصول و فقه، هردو، تأثیرگذار است.

۲-۵. تطبیق براساس نظریه اعتبار

ممکن است مراد از تلازم، تلازم میان دو اعتبار شارع باشد؛ بدین معنا که هرگاه مولا وجوبی را جعل کرده است، در کنار آن، از ترک آن عمل نیز نهی کرده است (در هر جعل و اعتبار، دو جعل و دو اعتبار و دو حکم داشته باشد). این کلام با سه مشکل روبه‌روست:

الف. تعدد عقاب (مشکل اثباتی):

ب. لغویت؛^{۱۰}

ج. افزون‌بر دو مورد پیشین، ممکن است مولا به لوازم حکم التفات نداشته باشد و از آنجاکه سخن از حکم عقل است، بین موالی عرفی و خداوند متعال تفاوتی نیست؛ زیرا مراد از حکم عقل به ملازمه این است که عقل می‌گوید: هر قانونگذار حکیمی که می‌خواهد به شیئی امر کند، باید از نقیض آن نهی کند و این حکم باید به‌گونه‌ای باشد که تمام قانونگذارها را دربر گیرد. باوجود این، موالی عرفی، به جهت امکان التفات نداشتن آنها به لوازم حکم، از این دایره خارج‌اند. از آنجاکه حکم عقل تخصیص‌پذیر نیست، عقل به چنین ملازمه‌ای حکم نمی‌کند.

با توجه به اشکالات ثبوتی مطرح‌شده براساس نظریه اعتبار، برای اثبات مسئله ضد نمی‌توان مسلک تلازم را مطرح دانست.

نتیجه‌گیری

در بررسی صورت‌گرفته این نتیجه حاصل شد که:

براساس تحلیل حکم شرعی به «خطاب، حب و بغض مبرز، اراده مظهره، اعتبار

مبرز و اعتبار» هیچ جایگاهی برای طرح مسلک تلازم در مسئله ضد عام وجود ندارد: صورت مسئله و موضوع تلازم براساس این مبانی از بین رفته و نمی‌توان مسلک تلازم را برای اثبات نهی از ضد مطرح کرد. در این مسئله بین نظریه خطابات شخصی و خطابات قانونی نیز تفاوتی وجود نخواهد داشت.

همچنین است بنا بر تحلیل حکم به اثر خطاب شارع: اگر شیوه سخن در اثبات امر به شیء را عقلی بدانیم، براساس تحلیل حقیقت حکم شرعی به مدلول خطاب شارع، مسلک تلازم با اشکال روبه‌رو خواهد بود و جایگاهی برای طرح آن باقی نخواهد ماند. اما براساس تحلیل حکم شرعی به «ملاک (مصلحت و مفسده)»، امکان طرح مسلک تلازم وجود دارد؛ البته، ممکن است این نظریه اشکالاتی داشته باشد. از این رو، برای اثبات مسلک تلازم باید اشکالات مطرح شده درباره این نظریه را بررسی کرد؛ در صورت حل آنها، می‌توان چنین مسلکی را موجب اثبات ضد عام دانست.

اما اگر تحلیل حکم شرعی به «اثر خطاب (بنا بر لفظی دانستن مسئله ضد)، حب و بغض، اراده و کراهت شارع» را بپذیریم، بسیاری از اشکالات مسلک تلازم در مسئله ضد عام مرتفع شده و پذیرش این مسلک با مشکل ثبوتی روبه‌رو نخواهد بود. تنها یک اشکال اثبات (تعدد عقاب) مطرح است که باید با مراجعه به ادله نتیجه‌گیری کرد که آیا پذیرش تعدد عقاب در صورت عصیان با ادله موجود منافات دارد یا خیر.

پی‌نوشت:

۱. با توجه به اینکه تا حدود زمان شیخ انصاری (نزد شیعه و اهل تسنن) حکم به «خطاب الله» تعریف می‌شده یا مباحث کتاب‌ها براساس خطاب تقسیم می‌شده است یا از خطاب سخن به میان می‌آورده‌اند، می‌توان چنین تحلیل کرد که حکم از نظر ایشان همان خطاب شرعی بوده است. بنابراین می‌توان نظریه خطاب را نیز یکی از نظریات مطرح درباره حقیقت و ماهیت حکم شرعی دانست (ر.ک: موسوی، ۱۳۷۶: ج ۱، ص ۳-۱۹؛ حلی، ۱۳۸۰: ص ۵۰؛ مجاهد، بی‌تا: ص ۲۹۲؛ شهید اول، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق: ص ۲۹؛ سیدمحمدتقی حکیم، ۱۴۱۸ق: ص ۵۲؛ نراقی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۹۵؛ اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ص ۳۲۶؛ ابن‌نجار، ۱۹۹۷م: ج ۱، ص ۳۳۳؛ شوکانی، ۱۹۹۴م: ج ۱، ص ۱۰؛ محلی،



بی‌تا: ج ۲، ص ۶۰؛ ابن حزم ظاهری، ۱۹۹۸م؛ سرخسی، ۱۹۹۳م؛ غزالی، بی‌تا: ج ۱، ص ۴۵؛ آمدی، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۳۵؛ بشیر محمد، ۱۴۲۴ق: ص ۲۰۲؛ خلاف، ۱۹۹۲م: ص ۱۰۰؛ زحیلی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ص ۳۷-۳۸؛ زیدان، ۱۴۱۷ق: ص ۲۳؛ نمله، ۱۴۱۴ق: ص ۱۳؛ همو، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۱۲۵؛ صاعدی، ۱۴۲۵ق: ص ۱۸؛ بکاء، ۱۹۷۶م: ص ۴۳؛ بینانوی، ۱۴۰۹ق: ص ۲۶؛ غربانی، ۱۹۸۹م: ص ۱۸؛ جروش، ۲۰۰۲م: ص ۲۱؛ وزارت اوقاف کویت، ۱۴۲۴ق: ج ۱، ص ۶۵؛ عثمان، ۱۴۲۳ق: ص ۱۳۹).

۲. تحلیل برگرفته از سخن علمای اصولی اهل تسنن (ر.ک: ابن نجار، ۱۹۹۷م: ج ۱، ص ۳۳۳؛ بشیر محمد، ۱۴۲۴ق: ص ۲۰۲؛ فضلی، ۱۴۲۰ق: ص ۳۹۴؛ خلاف، ۱۹۹۲م: ص ۱۰۰؛ زحیلی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ص ۳۹-۴۰؛ زیدان، ۱۴۱۷ق: ص ۲۵؛ نمله، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۱؛ همو، ۱۴۱۴ق: ص ۱۳-۱۴؛ غربانی، ۱۹۸۹م: ص ۱۷؛ صاعدی، ۱۴۲۵ق: ص ۱۸؛ بینانوی، ۱۴۰۹ق: ص ۲۸ و ۳۱؛ بکاء، ۱۹۷۶م: ص ۲۷ و ۲۹؛ جمعة محمد، ۱۴۲۲ق: ص ۴۸؛ موسی ابوالصل، ۱۴۲۰ق: ص ۳۳؛ حصری، ۱۴۰۷ق: ص ۳۴-۳۵؛ جروش، ۲۰۰۲م: ص ۲۱-۲۲؛ وزارت اوقاف کویت، ۱۴۲۴ق: ج ۱، ص ۶۵).

عالمان شیعی درباره این نظریه دو تقریب دیگر نیز مطرح کرده‌اند:

۱. تحلیل حکم شرعی به بعث و زجر: نظریه محقق اصفهانی، امام خمینی رحمته الله علیه و آیت‌الله فاضل لنکرانی (ر.ک: غروی اصفهانی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۱۲۳ و ۲۷۹؛ منتظری، ۱۴۱۵ق: ص ۳۹۶؛ خمینی، ۱۴۱۵ الف. ج ۱، ص ۳۵۳؛ سبحانی، ۱۳۸۲: ج ۱، ص ۱۷۶؛ دادستان، ۱۳۷۸: ج ۵، ص ۱۰۲-۱۰۷):

۲. تحلیل حکم شرعی به باعنیث و اجزیت: نظریه آیت‌الله بروجردی (ر.ک: منتظری، ۱۴۱۵ق: ص ۳۹۶).

۳. نظر و تحلیل محقق خراسانی نیز مطابق با این نظریه است؛ چون در مرحله فعلیت که وی آن را حقیقت حکم شرعی می‌داند - با توجه به تعریف ایشان از مرحله فعلیت - اراده و کراهت جدی مولا وجود دارد؛ از این رو، می‌توان گفت از نظر ایشان نیز حقیقت حکم شرعی اراده و کراهت مولاست. مؤید این مطلب کلامی است که وی در کتاب فوائد الأصول به آن تصریح می‌کند: «آنجا که می‌گوید: «حقیقت و روح خطاب - که در اینجا مراد حکم شرعی است - اراده و کراهت است» (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۷ق: ص ۱۳۲).

هرچند این احتمال را که حقیقت حکم شرعی را اراده بدانیم، نخستین بار سید صدر مطرح کرده است، اما وی این بحث را که حقیقت حکم شرعی اراده باشد، نمی‌پذیرد (ر.ک: نوری تهرانی، بی‌تا: ص ۲۳۲-۲۳۳).

در کتاب منتقی الأصول این احتمال با عنوان «اراده تشریحی‌ای که به فعل غیر تعلق گرفته» مطرح شده است (ر.ک: حکیم، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ص ۱۴۸).

این احتمال را نیز مقرر کتاب بحوث فی علم الأصول مطرح کرده است. از نظر ایشان، همین قول درباره حقیقت حکم شرعی صحیح است (ر.ک: هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۲۸۴).

۴. البته اینکه حقیقت حکم شرعی حب و بغض شارع باشد، فقط احتمال است و ظاهراً قائلی ندارد که بتوان آن را به‌عنوان نظر در بحث حقیقت حکم شرعی منتسب به کسی دانست.

۵. این احتمال را مقرر کتاب بحوث فی علم الأصول نیز مطرح کرده است؛ اما وی نیز این احتمال را مردود می‌داند.

۶. این احتمال را مقرر کتاب بحوث فی علم الأصول نیز مطرح کرده است؛ اما وی نیز این احتمال را مردود می‌داند (ر.ک: هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۲۸۴).

۷. در برخی کلمات آیت‌الله خوئی قید ابراز نیز تصریح شده است (هاشمی شاهرودی، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۸۱).

البته در جای دیگر تصریح می‌کند: «حکم اعتبار نفسانی است؛ از این رو، انشای آن با لفظ محال است. لفظ فقط وسیله‌ای برای ابراز حکم است» (واعظ الحسینی بهسودی، ۱۳۸۶: ج ۳، ص ۷۷؛ هاشمی شاهرودی، بی تا: ج ۴، ص ۷۴-۷۵).

۸. همان‌گونه که صاحب معالم قائل به چنین مبنایی است (رک: ابن شهید ثانی، ۱۳۷۶: ص ۹۲).

۹. البته برخی همچون محقق قمی و آیت‌الله سبحانی و برخی دیگر قائل به این نظریه‌اند که در ترک واجب تعیینی مفسده هست (رک: میرزای قمی، ۱۴۳۰ق: ج ۱، ص ۳۵۰؛ حاج عاملی، ۱۴۲۴ق: ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶؛ اراکی، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۲۲۳؛ نهاوندی، ۱۳۲۰ق: ص ۱۶۸).

۱۰. در این موارد تأکید نیز قابل تصور نیست، زیرا در تأکید دو جعل نیست، بلکه یک جعل تکرار می‌شود یا به تعبیری تأکید در حوزه خطاب و بیان است. اما در این موارد حکم حرمت ترک ضد غیر از حکم وجوب انجام شیء است.



کتابنامه

۱. آمدی، ابوالحسن علی بن محمد (بی تا)، الإحکام فی أصول الأحکام، بی جا، دارالنشر دارالکتاب العربی.
۲. ابن حزم ظاهری، ابومحمد علی بن احمد (۱۹۹۸م)، الإحکام فی أصول الأحکام، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۳. ابن شهید ثانی، حسن بن زین العابدین (۱۳۷۶)، معالم الأصول (مع تعلیقة سلطان العلماء)، قم، قدس.
۴. ابن نجار (نجار الفتوحی)، محمد (۱۹۹۷م)، شرح الکوکب المنیر، بی جا، مکتبة العبیکان.
۵. اراکی، محمدعلی (۱۳۷۵)، أصول الفقه، قم، مؤسسه در راه حق.
۶. اسماعیل پور اصفهانی شهرضایی، محمدعلی (۱۴۰۴ق)، مجمع الأفكار و مطرح الأنظار (تقریرات درس آیت الله میرزاهاشم آملی)، بی جا، نشر علمیة اسلامیة.
۷. اصفهانی، محمدحسین (صاحب فصول) (۱۴۰۴ق)، الفصول الغریبة فی الأصول الفقہیة، بی جا، دار الإحیاء علوم اسلامیة.
۸. بروجردی، محمدتقی (۱۴۱۷ق)، نهاية الأفكار (تقریرات درس اصول محقق عراقی)، بی جا، دفتر انتشارات اسلامی.
۹. بشیر محمد، عبدالله (۱۴۲۴ق)، المصطلحات الأصولیة فی مباحث الأحکام و علاقتها بالفکر الأصولی، امارات، دار البحوث للدراسات الإسلامیة و إحياء التراث.
۱۰. بکاء، عدنان (۱۹۷۶م)، الحکم و الحق بین الفقهاء و الأصولیین، نجف، مطبعة الغری الحدیثة.
۱۱. بینانونی، محمد ابوالفتح (۱۴۰۹ق)، الحکم التکلیفی فی الشریعة الإسلامیة، دمشق، دار القلم.
۱۲. تبریزی، میرزاچواد (۱۳۷۸)، دروس فی مسائل علم الأصول، قم، دار الصدیقة الشہیدة (ع.ک.ع).
۱۳. جروش، سلیمان (۲۰۰۲م)، أصول الفقه الحکم الشرعی و طرق إستنباط الأحکام، بی جا، دار الکتب الوطنیة بنغازی.
۱۴. جمعه محمد، علی (۱۴۲۲ق)، الحکم الشرعی عند الأصولیین، قاهره، دار السلام للطباعة و النشر و التوزیع.

١٥. حاج عاملی، محمدحسین (١٤٢٤ق)، إرشاد العقول إلى مباحث الأصول (تقريرات درس خارج آيت الله سبحانی)، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
١٦. حسن، عبدالله (١٤٢١ق)، مناظرات في العقائد الأحكام، بی جا، دليل.
١٧. حصري، احمد (١٤٠٧ق)، نظرية الحكم و مصادر التشريع في أصول الفقه الإسلامي، بيروت، دار الكتاب العربي.
١٨. حكيم، سيدعبدالصاحب (١٤١٣ق)، منتقى الأصول (تقريرات درس خارج آيت الله محمدحسین روحانی)، بی جا، چاپخانه امير.
١٩. حكيم، سيدمحمدتقی (١٤١٨ق)، الأصول العامة للفقه المقارن، بی جا، المجمع العالمي لأهل البيت.
٢٠. خراسانی، محمدکاظم (١٤٠٧ق)، فوائد الأصول، بی جا، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.
٢١. _____ (١٤٢٥ق)، كفاية الأصول، بی جا، مؤسسة النشر الإسلامي.
٢٢. خلاف، عبد الوهاب (١٩٩٢م)، علم أصول الفقه، دمشق، دار المتحدة للطباعة و النشر.
٢٣. خمینی (امام)، روح الله موسوی (١٤١٥ق الف)، منهج الوصول الى علم الأصول، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی عليه السلام.
٢٤. _____ (١٤١٥ق ب)، أنوار الهداية في التعليقة على الكفاية، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی عليه السلام.
٢٥. دادستان، محمد (١٣٧٨)، سيری کامل در اصول فقه (تقريرات درس خارج آيت الله فاضل لنکرانی)، قم، انتشارات فيضيه.
٢٦. زحيلي، وهبه (١٤١٦ق)، أصول الفقه الإسلامي، بيروت و دمشق، دار الفكر المعاصر و دار الفكر.
٢٧. زيدان، عبد الكريم (١٤١٧ق)، الوجيز في أصول الفقه، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٢٨. سبحانی، جعفر (١٣٨٢)، تهذيب الأصول (تقريرات درس خارج امام خمینی عليه السلام)، بی جا، اسماعيليان.
٢٩. _____ (١٤١٩ق)، مصادر الفقه الإسلامي و منابعه، بيروت، دار الأضواء.
٣٠. _____ (١٤٢٣ق)، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
٣١. سرخسی، شمس الدين (١٩٩٣م)، أصول السرخسی، بيروت، دار الكتب العلمية.

۳۲. شوکانی، محمدبن علی (۱۹۹۴م)، إرشاد الفحول، بیروت، دار الکتب العمليّة.
۳۳. شهيد اول (محمدبن مکى عاملی) (بی تا)، القواعد و الفوائد، بی جا، کتابفروشی مفید.
۳۴. شهيد ثانی (زين الدين عاملی) (۱۴۱۶ق)، تمهيد القواعد الأصولية و العربية لتفريع قواعد الأحكام الشرعية، مشهد، دفتر تبلیغات اسلامی خراسان.
۳۵. صاعدی، محمدبن حمدی (۱۴۲۵ق)، الحكم الوضعی و مدى انطباقه على علم أصول الفقه، سوریه و مدینه، مكتبة العلوم و الحكم، و دار العلوم و الحكم.
۳۶. صدر، سيدمحمدباقر (۱۴۰۵ق)، دروس في علم الأصول، بی جا، دار المنتظر.
۳۷. طباطبائی، علامه سيدمحمدحسين (۱۴۱۷ق)، الميزان في تفسير القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۸. عثمان، محمود حامد (۱۴۲۳ق)، القاموس المبين في إصطلاحات الأصوليين، رياض، دار الزاحم.
۳۹. علامه حلی (حسن بن يوسف حلی) (۱۳۸۰)، تهذيب الوصول إلى علم الأصول، لندن، مؤسسة الإمام علی عليه السلام.
۴۰. غربانی، صادق عبدالرحمن (۱۹۸۹م)، الحكم شرعی بين النقل و العقل، بیروت، دار الغرب الإسلامي.
۴۱. غروی اصفهانی، محمدحسين (۱۳۷۴)، نهاية الدراية في شرح الكفاية، بی جا، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام.
۴۲. غزالی، ابوحامد محمدبن محمد (بی تا)، المستصفی في علماء الأصول، بی جا، دار النشر دار الکتب العلمية.
۴۳. فضلی، عبدالهادی (۱۴۲۰ق)، دروس في أصول الفقه الإمامية، بی جا، مؤسسة ام القرى لتحقيق و النشر.
۴۴. فياضی، محمداسحاق (۱۴۱۷ق)، محاضرات في أصول الفقه (تقريرات درس خارج آيت الله خوئی)، بی جا، انصاریان.
۴۵. قدسی، احمد (۱۴۱۶ق)، أنوار الأصول (تقريرات درس آيت الله مكارم شیرازی)، بی جا، نسل جوان.
۴۶. قطیفی، سيدمنیر سيدعدنان (۱۴۱۴ق)، الرافد في علم الأصول (تقريرات درس خارج آيت الله سيستاني)، قم، مكتب آية الله العظمى السيد السيستاني.

۴۷. کاظمی خراسانی، محمدعلی (۱۴۰۹ق)، فوائد الأصول (تقریرات درس خارج اصول محقق نائینی)، تحقیق رحمت الله رحمتی اراکی، قم، جامعه مدرسین.
۴۸. مجاهد، سیدمحمد (بی تا)، مفاتیح الأصول، بی جا، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۴۹. محلی، جلال الدین محمد بن احمد (بی تا)، شرح المحلی علی جمع الجوامع، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۵۰. مصطفی کامل، عبدالعزیز (۱۴۱۵ق)، الحكم و التحاکم فی خطاب الوحي، بی جا، دار طيبة للنشر و التوزيع.
۵۱. منتظری، حسین علی (۱۴۱۵ق)، نهیة الأصول (تقریرات درس آیت الله بروجردی)، بی جا، تفکر.
۵۲. موسوی، ابوالقاسم علی بن حسین (سید مرتضی) (۱۳۷۶)، الذریعة إلى أصول الشریعة، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۵۳. موسی ابوالصل، عبدالناصر (۱۴۲۰ق)، نظریة الحكم القضایی فی الشریعة و القانون، اردن، دار النفائس للنشر و التوزيع.
۵۴. میرزای قمی (ابوالقاسم گیلانی) (۱۴۳۰ق)، القوانين المحكمة فی أصول الفقه، قم، إحياء الكتب الإسلامية.
۵۵. نجفی، محمدرضا (۱۴۱۳ق)، وقایة الأذهان و الألباب و لباب أصول السنة و الكتاب، بی جا، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۵۶. نراقی، محمدمهدی (۱۳۸۸)، أنیس المجتهدین فی علم الأصول، قم، بوستان کتاب.
۵۷. نمله، عبدالکریم بن علی (۱۴۱۴ق)، الواجب الموسع عند الأصولیین، ریاض، مكتبة الرشد للنشر و التوزيع.
۵۸. _____ (۱۴۲۰ق)، المهذب فی علم أصول الفقه المقارن، ریاض، مكتبة الرشد للنشر و التوزيع.
۵۹. نوری تهرانی، ابوالقاسم (کلاتنری) (بی تا)، مطارح الأنظار (تقریرات درس شیخ انصاری)، بی جا، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۶۰. نهاوندی نجفی، علی (۱۳۲۰ق)، تشریح الأصول، تهران، میرزا محمدعلی تاجر طهرانی.
۶۱. واعظ الحسینی بهسودی، محمد سرور (۱۳۸۶ق)، مصباح الأصول (تقریرات درس خارج آیت الله خوئی)، نجف، مطبعة النجف.



٦٢. وزارت اوقاف كويت (١٤٢٤ق)، الموسوعة الفقهية، بی جا، وزارت اوقاف كويت.
٦٣. هاشمی شاهرودی، سید محمود (١٤١٧ق)، بحوث فی علم الأصول (تقریرات درس خارج آیت الله شهید صدر)، بی جا، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
٦٤. هاشمی شاهرودی، علی (بی تا)، دراسات فی علم الأصول (تقریرات درس خارج آیت الله خوئی)، بی جا، دائرة المعارف فقه.